



روایت «پسر» از مجاهدتهاي «پدر»

گفت‌وگو با محمدعلی پورجعفری

سال‌ها همراهی با حاج قاسم، آن هم بدون این که از خود نام و ردی به جای بگذارد، باعث شده بود حسین پورجعفری به‌عنوان مخزن اسرار لشکر ۸۱ ثارا... و محرم‌ترین فرد به سردار سلیمانی یاد کنند. انسان کم صحبتی که بدون حاشیه در کنار فرمانده و در اکثر سفرها و جلسات جبهه مقاومت حضور داشت. نمی‌دانم در این سه سال که از فراق حاج قاسم می‌گذرد و هر لحظه که چهره پورجعفری را در تصاویر می‌بینم، بغض فروخورده‌ای در گلویم احساس می‌کنم که چرا هیچ کار در خور شأن او به چاپ یا تصویر درنیامده است. انگار حسین آقا هنوز دوست پشت سر حاج قاسم باقی بماند. محمدعلی پورجعفری پسر دوم اوست و از پدرش برای من می‌گوید.

• شما فرزند چندم خانواده شهید پورجعفری هستید؟

خانواده ما دو دختر و دو پسر دارد. من پسر دوم هستم که در شب عید غدیر خم در سال ۶۳ به دنیا آمدم. آن روزها مانند همیشه، بابا در خانه نبود و در جبهه جنگ بود. این‌طور که خودش برایم تعریف می‌کرد، چند روز بعد از تولد من توانست خود را برساند و به مرخصی بیاید.

• پس پدر کمتر در منزل حضور داشتند؟

پدرم به غیر از اتفاقات خاص که مثلاً مجروح و مجبور به استراحت می‌شد، خیلی کم در منزل حضور داشتند. مثلاً در یک عملیات به شدت مجروح شده بود و حتی به عنوان شهید او را می‌خواستند به سردخانه ببرند که الحمداً... پدر پلک می‌زند و متوجه حیات ایشان می‌شوند.

درکل پدر سه الی چهار بار مجبور به استراحت در منزل شدند.

• آیا اطلاع دارید آقای پورجعفری از چه زمانی و

چگونه با حاج قاسم آشنا شده است؟

خودشان برای ما تعریف می‌کردند که بعد از این که مجروحیت‌شان بهبود پیدا کرد و به لشکر ثارا... بازگشتند به دبیرخانه لشکر منتقل شده بودند. دبیرخانه لشکر آن زمان اهمیت زیادی داشت و مکان استراتژی به حساب می‌آمد، چون نقشه و کالک‌های عملیات در آنجا نگهداری می‌شد. از آنجا رابطه بابا و حاج قاسم نزدیک‌تر می‌شود. منزل ما تا بعد از اتمام جنگ در اهواز بود که کم‌کم به کرمان بازگشتیم. با استقرار لشکر ثارا... در این استان، پدرم در دفتر فرماندهی لشکر کنار حاج قاسم ماندند. خب همان‌طور که می‌دانید در ماجرای مقابله با اشرار و کارهایی که توسط حاج قاسم و یارانش در استان انجام شد، پدر هم حضور داشت تا این که سال ۷۶ سردار سلیمانی به عنوان فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انتخاب می‌شوند. بابا گفت یک روز حاجی مرا صدا کرد و گفت: «من باید به تهران بروم، تو هم همراه من می‌آیی؟» پدر هم پذیرفته بود.

• شما خودت حاج قاسم را دیده بودی؟

حاج آقا هر سال ایام فاطمیه در منزل‌شان هیأت برگزار می‌کرد. به همین دلیل من هم همراه خانواده در این مراسم شرکت می‌کردم. علاوه بر این، زمانی که به دلیل کار بابا مجبور به مهاجرت به تهران شدیم، سالی یک بار به منزل ایشان برای افطار دعوت می‌شدیم. بعضی مواقع هم وقتی دوستان جمع می‌شدند، فوتبال بازی می‌کردند یا به کلکچال برای کوهنوردی می‌رفتیم که حاج قاسم هم حضور داشتند.

• به نظر شما علت اصلی ادامه همکاری

پدرتان با حاج قاسم چه بود؟

پدرم صبح زود از خانه برای کار بیرون می‌رفت، روزهای اول ساعت دو و سه بعد از ظهر به خانه برمی‌گشت اما کم‌کم کارش گسترش یافت و به جایی رسید که حتی مدتی در مأموریت بود و نمی‌توانست به منزل

